

## شرح حال خاقانی

- ٣ -

بقیه از شماره قبل

حکیم خاقانی دوپسر داشته یکی عزالدین اسعد که در کودکی در تبریز وفات یافته چنانکه گوید .

کودکی کاندۀ گسارم بود و بس در جهان زو بوده ام خشنودوس  
 مایه سلوت بفربت شد زدست دل زیان افتاد و محنت سودوس  
 تا بتبریزم دو چیزم حاصلست نیم نان و آب مهران رودوس  
 زیر خاک آساید آن کز تخم ماست نخم آری زیر خاک آسودوس  
 گرچه غم فرسوده دوران بدم مرک عزالدین مرا فرسودوس  
 دیگری رشید الدین که بعضی از ارباب تذکره او را امیر  
 رشید الدین نوشته اند و بسن بیست در موقعی که جوانی دانشمند بود  
 بمرض صعب و نامعلوم ظاهراً در شروان در گذشته و بقاصله ادک  
 پس از مرگ او مادرش از غصه وفات فرزند دارفانی را وداع گفته  
 چنانکه فرماید .

در بیخ میوه جانم رشید کز ١٠٠٠ شوشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
 به بیست سال در آمد میگنفس نگذشت  
 مر از خیره همین یک رشید بود از عمر نتیجه شب و روز یکم در هوس نگذشت  
 چو دختر آدم از بعد این چنین بسری سر شک چشم من از چشمه ارس نگذشت  
 مرا بزادن دختر غمی رسید که آن نه بردل من و نی بر ضمیر کس نگذشت  
 چو دختر اندام جمع دید صوفی دار سه روز عده عالم بداشت پس نگذشت  
 و نیز گوید

گوهر دانش و گنجور هنر بود رشید قبله مادر و دستور پدر بود رشید  
 از نوادر اینکه حکیم مرک رشید الدین را در عالم رؤیا مشاهده کرده

و بدین مطلب در قصیده ترنم المصائب که در مرثیه او نظم آورده اشاره کرده میفرماید:

آتشی دیدم کوی باغ مرا سوخت بخواب سز این آتش و آن باغ بربکشاید  
آری آتش اجل و باغ برفرزند است رفت فرزند شما زیور و فریادکشاید  
از اشعار خاقانی معلوم میشود که مرگ فرزند بر او دشوار آمده و او را دچار حزن و اندوه فوق العاده ساخته چنان که در مرثیه امام عمده الدین گوید:

فرزند بمرده و مقتدی هم ماتم ز پی کدام دارم  
بر واقعه رشید مویم یا تعزیب امام دارم  
در جای دیگر هم در اینمعنی گوید:

خود بردلم جراحت مرگ رشید بود از مرگ خواجه رفت جراحت بالتیام  
گر صد رشید داشت می کردمی فدایش آن روز کامدش ز رسول اجل پیام  
و نیز دو دختر داشته که یکی پس از وفات رشید الدین بدینا  
آمده و سه روز زنده بوده چنانکه از ابیات فوق بوضوح پیوست و در  
تولد دختر قطعه دیگر هم سروده که چند بیت از آن ذیلا نقل میشود:  
بیکدو زابند آبستان و مادر طبع زمین بزاد بیکبار صد هزار پسر  
یکان یکان حبشه و بمانی اصل همه هلال معانی همه بلال هنر  
بگانه دوسر ای و سه وقت و چار ارکان امیر پنج حس و شش جهات و هفت اختر  
مرا چه نقصان گر جفت من بزادا کنون چشم زخم هزاران پسر یکی دختر  
که دختر یکی از اینسان برادران دارد عروس دهرش خوانند و بانوی کشور  
دختر حکیم نیز بحد بلوغ رسیده و حکیم او را شوهر داده  
چنانکه فرماید:

پسر داشتم چون بلند آفتابی بنا گه بتاری مغاکش سپردم  
بدرد پسر مادرش چون فروشد بخاک آن تن دردناکش سپردم



یکی بگر چون دختر نعلش بودم بروشن دلی چون سماکش سپردم  
 چو دختر سپردم بداماد گفتم که گنج ز راست این بخاکش سپردم

### مذهب و اخلاق خاقانی

در منتخب خلاصه اشعار مسطور است که «خاقانی شیعه صادق الاخلاص نیکو اعتقاد بوده» ولی آنچه از اشعار حکیم معلوم میشود اینست که سنی و بزرگوار شافعی که علی المشهور نزدیکترین مذاهب اهل تسنن بتشیع است بوده و فوق العاده در دیانت تعصب داشته چنانکه استاد ابوالعلائی قزوینی را که ارباب تذکره او را سهواً گنجوی نگاشته اند بعزت اینکه از اسمعیلیه بوده هجو گفته و این مطالب از اشعار خاقانی که ذیلا درج میشود مفهوم میگردد.

بخراسان شوم انشاء الله	آن ره آسان شوم انشاء الله
خضر پنهان گذرد بر ره و من	خضر دوران شوم انشاء الله
مالک عزلت طلبیم افسر عقل	بو که سلطان شوم انشاء الله
بر سر روضه معصوم رضا	شبه رضوان شوم انشاء الله

چه سبب سوی خراسان شدنم نگذارند  
 عندلیم به گیلستان شدنم نگذارند  
 آری افلاک معالبت خراسان چه عجب  
 که بر افلاک چو شیطان شدنم نگذارند  
 ری خراسبت خراسان شده ایوان ارم  
 در خر اسم که بایوان شدنم نگذارند  
 درد دل دارم و درمانش خراسان ز سران  
 چون سزد کز بی درمان شدنم نگذارند

جانم آنجاست بدریای طلب غرقه مگر  
 کوه گیرم که -وی جان شدنم نگذارند  
 بهر فردوس خراسان بدر دوزخ ری  
 چه نشینم که به پنهان شدنم نگذارند  
 روضه پاک رضا دیدن اگر طغیانست  
 شاید ابربره طغیان شدنم نگذارند

\* \* \*

سرهای بینی کلاه در پای  
 جانها چو سیاه نحل در جوش  
 در خدمت شیر مرد عالم  
 ارواح که عیسوی شعارند  
 در مشهد مرتضی زمین سای  
 بر خاک امیر نحل مدهوش  
 چون شاخ گوزن قد کنی خم  
 زان خاک گیاه عطر آرند  
 جنت رقمی نه تربت اوست  
 جنت اثری ز تربت اوست  
 چندانکه تراب بو تراب است  
 آبستن نافه های نابست

\* \* \*

گلگونه نمود خون عثمان  
 بر روی مخدرات قران

\* \* \*

بینی شرم کاد علی بن ابی طالب را  
 پیشش دو خلیفه رخ نهفته  
 دیوانگه سر سرمدی را  
 چون يك الف و دو لام الله  
 جوزا بکنار شمس خفته  
 هر سه شده يك نهاد و بکره

\* \* \*

خطی مجهول دیدم در مدینه  
 بر آن خط اولین سطر نوشته  
 بدانستم که آن خط آشنانست  
 که جوزانزد خورشید سمانست  
 بجان پادشا سو گند خوردم  
 که نزد پادشا جز پادشانست  
 در دیوان حکیم خاقانی در تحفة العراقین اشعار بسیار در  
 مدح حضرت رسالت پناهی دیده میشود و چون درج اشعار زائد



بر حد لزوم در اینمقاله فائده مهمی ندارد بدرج چند بیت ذیل از تحفة العراقین اکتفا میشود .

سو گند بهشت خلد عالم      یعنی بجمالت ای مکررم  
 سو گند بکوثر روان بخش      یعنی بحدیثت ای جهان بخش  
 سو گند بتاج تارک ماه      یعنی بسریرت ای شهنشاه  
 سو گند بطوق حلق ابرار      یعنی بسریرت ای شهنشاه  
 گر تا سخن از ضمیر زاید      خاقانی جز ترا ستاید  
 بقیه دارد محمد علی ناصح

### « مکاتیب تاریخی »

نقل از جنگ نفیس آقای دکتر سید مهدی اصفهانی خلیفه  
 سلطانی فرمان اعلیحضرت صاحب قرانی شاه اسمعیل انارالله برهانه  
 بشاهی بیک اوزنک درباب شکست علاءالدوله ذوالقدر  
 بسم الله الرحمن الرحیم

هو الله سبحانه « یا علی مدد » ابوالمظفر سلطان شاه اسمعیل  
 بهادر سورمز الحمد لله علی نعمائه و ترادف الاثمه ( یا علی مدد )  
 بنام آن پروردگار که دلاوران ادراک در میدان کبریای او قدم  
 از سر ساخته اند و شاهبازان بلند پرواز عقل و ادراک در اقصای فضای  
 عرفان او پرداخته اند و نیز بین فکر از حکمت اقتدار (۱) قدرش  
 نشناخته .

هرچه آن برهم نهاده دست حس و وهم و عقل  
 ک: ریایش سنک بطلان در میان انداخته  
 در دبیرستان علم لایزالش عقل پیر  
 همچو طفلی از بغل لوح بیان انداخته

(۱) نسخه اصل چنین است و البته خالی از سقط و تحریف نیست